

کارنامه حزب توده

عبدالله نوره

دلای سقوط مصدق



www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

کارنامه حزب توده

وراز سقوط مصدق

یادداشت ناشر

زنده‌یاد عبدالله برهان در مراحل طولانی حروفچینی و صفحه‌بندی و صدور مجوز انتشار این کتاب درگذشت و مخاطب اصلی او نورالدین کیانوری نیز هنگامی که کتاب در مرحله‌ی لیتوگرافی و چاپ بود در اوایل آبان سال ۱۳۷۸ چشم از جهان فرو بست. ولی کتاب حاضر که ناگفته‌های بسیاری درباره‌ی حزب توده و نقش این حزب در تاریخ معاصر ایران دارد چه برای نسلی که در آن دوران زیسته و چه برای نسل جوان که آگاهی اندکی از گذشته دارد اثری خواندنی و ماندنی است.

کارنامه حزب توده

و راز سقوط مصدق

جلد اول

کیانوری و حزب توده از آغاز

بخش‌های اول تا سوم

عبدالله بُرهان

برهان، عبدالله

کارنامه حزب توده و راز سقوط مصدق / عبدالله برهان - تهران: نشر علم، ۱۳۷۸.
ج ۲ - (دوره) ۷ - ۰۱۷ - ۴۰۵ - ۹۶۴ - ISBN 964

ISBN 964 - 405 - 015 - 0 (ج ۲) - ISBN 964 - 405 - 016 - 9 (ج ۱)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. کبانوری و حزب توده از آغاز. - ج. ۲. نهضت مصدق و حزب توده تا پایان.

۱. کبانوری، نورالدین، ۱۲۹۴ - ۱۳۷۸. خاطرات نورالدین کبانوری - نقد و تفسیر. ۲.
حزب توده ایران - دفاعیه ها و ردیه ها، ۳. مصدق، محمد، ۱۲۶۱ - ۱۳۴۵. ۴. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ - جنبشهای زیرزمینی. الف. کبانوری، نورالدین، ۱۲۹۴ - ۱۳۷۸.
خاطرات نورالدین کبانوری. ب. عنوان.

۹۵۵ / ۰۸۲۴۰۹۲

DSR ۱۵۲۸ / ۳۳۰۸۲

۱۳۷۸

۱۷۸۸۰ - ۷۸ م

کتابخانه ملی ایران

☐ نام کتاب : کارنامه حزب توده و راز سقوط مصدق (جلد اول)

☐ تألیف : عبدالله برهان

☐ ناشر : نشر علم

☐ نوبت چاپ : اول ۱۳۷۸

☐ تیراژ : ۲۲۰۰ نسخه

☐ امور فنی : سینا (قانعی)

☐ صفحه آرا : شراره شانیان

☐ چاپ : چاپخانه مهارت

مرکز بخش: انتشارات علمی، خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران

شماره ۱۳۵۸، تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰ و ۶۴۶۰۶۶۷

شابک ۹-۰۱۶-۴۰۵-۹۶۴-۹ ISBN 964 - 405 - 016 - 9

شابک دوره ۷-۰۱۷-۴۰۵-۹۶۴-۷ ISBN 964 - 405 - 017 - 7

به یاد: پدر، مادر و خواهر جوان و ناکامم، که هر سه نفرشان در

برابر همه مشکلات زندگی چون کوه ایستادند: آسرتان

www.KetabFarsi.com

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار
۱۵	مقدمه

بخش نخست - خانواده، نوجوانی و جوانی

	فصل اول:
۴۹	خانواده و جوانی
	فصل دوم:
۶۰	عبدالصمد کامبخش
	فصل سوم:
۸۱	انتخاب میر سیاسی و فکری

بخش دوم - از تأسیس حزب توده تا فرار از زندان ۱۳۲۹ - ۱۳۲۰

	فصل اول:
۹۵	تأسیس حزب توده
	فصل دوم:
۱۱۵	ارتش‌های بیگانه در ایران
	فصل سوم:
۱۲۷	تنور داغ مبارزات سیاسی

فصل چهارم:

۱۴۳ ارزش‌ها و استعداد‌های محلی

فصل پنجم:

۱۶۴ حکومت خودمختار آذربایجان

فصل ششم:

۱۷۷ سیاست قوام‌السلطنه

فصل هفتم:

۲۰۳ خاندان فرمانفرمائیان

فصل هشتم:

۲۳۱ قتل محمد مسعود

فصل نهم:

۲۶۱ حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷

فصل دهم:

۲۹۲ ارزیابی قدرت‌ها و شخصیت‌ها

فصل یازدهم:

۳۰۱ رزم آراء انگلستان و فرار سران حزب از زندان

فصل دوازدهم:

۳۲۰ ترورها و جنایات حزب توده

فصل سیزدهم:

۳۴۴ انشعاب و انشعاییون

بخش سوم - دوران نهضت ملی، سال‌های ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲

فصل اول:

۳۹۵ شوروی، حزب توده و نهضت ملی

فصل دوم:

۴۱۲ حادثه ۲۳ تیر ۱۳۳۰

فصل سوم:

۴۲۸ حکومت شوروی و حکومت مصدق

فصل چهارم:

۴۴۵ شوروی و دادگاه لاهه

فصل پنجم:

۴۵۹ حزب زحمتکشان ملت ایران

فصل ششم:

۴۷۵ کتاب تاریخچه ملی و چهره مخالفان

فصل هفتم:

۵۰۳ سرنوشت گروه ملکی

فصل هشتم:

۵۱۲ دیدارها و دادگاه‌ها

فصل نهم:

۵۴۲ عقده‌های پایان ناپذیر و تکراری

۵۵۵ فهرست اعلام

استثنائاً درباره موضوعی جواب نداده‌ام به معنای تصدیق آن نبوده است. راستش پاره‌ای اوقات از ریشه‌یابی و مراجعه به متون و انتخاب سند، خسته و درمانده می‌شدم. این بود که از نقد و تحلیل بعضی مطالب فرعی چشمپوشی (تغافل؟) کردید.

در بررسی خاطرات آقای کیانوری حتی المقدور بدون مقدمات زائد، یکر است بر سر اصل موضوع رفته‌ام. در هر مبحث - معمولاً - ابتدا جملاتی را از خاطرات او نقل کرده‌ام، سپس با توجه به انبوه اسنادی که در جهت مخالف آن قرار دارد به پاسخگویی پرداخته‌ام. غرض از این نقد، بحث‌های تجربیدی و وقایع نگاری نیست، بلکه صرفاً نشان دادن تناقضات، شکافتن ادعاها و ارائه ناراستی‌های آن بوده است.

بعضی جاها عبارات نگارنده تکراری به نظر می‌آید و بعضاً تکراری هم هستند. این موارد، نتیجه تکرارهای مکرر آقای دکتر کیانوری می‌باشد. او، به ویژه درباره مخالفان اغلب چندین بار اظهار نظرات مشابهی کرده است. با وجود این، پاسخ به مکررات او یکنواخت نیست، بلکه هر دفعه - حتی المقدور - دلائل و اسناد جدیدی ارائه شده است. بسیار مشکل و حتی غیرممکن بود که تکرارهای او راجع به یک مطلب را در یک جا جمع‌آوری و سپس پاسخگویی نمود. تکرارهای نگارنده یک علت فرعی هم داشته است و آن اینکه در طول دو سال و نیم کار مداوم و خسته‌کننده، گاه فراموش می‌شد که چه موضوعی را تا کجا شرح داده‌ام. اگر می‌خواستم هنگام بازخوانی دست‌نوشته‌ها به پیرایش مجدد تکرارها پردازم، باز مدتی دیگر در این «مثنوی» تأخیر می‌شد. در حالی که عجله بود و نسبت به سلامت و ادامه حیات هیچ اطمینانی نبود. به هر حال، از این بابت نیز شرمنده خوانندگان گرامی هستم.

جز در پیشگفتار و مقدمه از القاب تشریفاتی و عناوین دانشگاهی آقای دکتر کیانوری اکثراً خودداری شده، و این هرگز به تیت بی‌فرهنگی و بی‌احترامی نسبت به ایشان نبوده است.

اگر از سروران گرامی‌ام که در تهیه منابع این دفتر یاری‌ام داده‌اند سپاسگزاری نکنم، در واقع کتاب حاضر را تمام و حق مطلب را ادا نکرده‌ام. این بزرگواران، شفاهی و کتبی و حضوری و تلفنی از راه‌های دور و نزدیک مشوق این جانب بوده‌اند و از هیچ

لطفی نسبت به واگذاری اسناد و مدارک در یغ نورزیده‌اند. بنابراین وظیفه دارم از اندیشه‌وران گرانقدر: مرتضی مظفری، مهندس تقی مکی‌نژاد، دکتر عنایت‌الله رضا، سرهنگ جلیل بزرگمهر، زنده یاد اکبر زرینه‌باف، دکتر مصطفی رحیمی، سرهنگ غلامرضا نجاتی، دکتر هوشنگ ساعدلو، سرتیپ عزت‌الله ممتاز، دکتر مراد علی زهری، کیوان عبدلی، مهندس محمد زاوش، مصطفی قریب، منوچهر صفا، بهجت صدقی، دکتر شاپور رواسانی، دکتر احمد شهنسا، حسن رحمانی، مرتضی زربخت، دکتر پرویز مزینی، نجفعلی شمشکی، دکتر هوشنگ سیاح‌پور، دکتر منوچهر مزینی، و مهندس اصغر منجمی صمیمانه تشکر نمایم. از نقد و نظرهای عمیق بابک امیرخسروی در پاورقی اطلاعات نیز بهره‌های وافر برده‌ام.

گنجینه‌های ماندگار دکتر امیر پیشداد (استاد دانشکده پزشکی پاریس) از چهل سال پیش در مرکز مبارزات میهن دوستان ایرانی در اروپا از اعتبار و سلامت ویژه‌ای برخوردار می‌باشند. همکاری دکتر پیشداد با کلیه پژوهشگران بی‌غرض و طالب و مشتاق، توصیف‌ناپذیر است و حق‌شناسی و سپاسگزاری نگارنده از او در کلمات نمی‌گنجد.

همچنین باید از فرزندانم مهندس آریا و پوریا برهان که در تهیه بعضی فیش‌های مربوط زحمت زیادی متحمل شدند، قدردانی کنم. نیز باید از همسر فداکارم یاد نمایم که با گشاده‌رویی این مدت را مثل همیشه بردباری نشان داد و بیشتر به فکر ایجاد محیط آرام و مساعدی بود تا بتوانم این وجیزه را به پایان برم.

ضمناً منظور از «نگارنده» در این یادداشت‌ها و همین‌طور افعال و ضمائری که به صیغه اول شخص جمع (ما) به کار رفته‌اند فقط این جانب عبدالله برهان می‌باشد.

با آرزوی سلامت، سربلندی و شادکامی برای یکایک مردم شریف ایران

مروری کلی بر خاطرات، به ویژه پیشگفتار دکتر کیانوری به عنوان

مقدمه

آقای دکتر مهندس نورالدین کیانوری آخرین دبیر کل یا دبیر اول، و به هر حال بالاترین مقام یکی از مهمترین احزاب سیاسی سابق کشور مابالآخره اقدام به نگاشتن خاطرات پرماجرایی خود کرد. قبلاً آرزو کرده بودم ایکاش آقای دکتر کیانوری دانسته‌های فراوان خود را به عنوان مرد سیاست پیشه‌ای که بسیار می‌داند، بی‌غش و پالوده بر روی کاغذ منتقل کند و از این راه خدمت بزرگی نسبت به دوستداران تاریخ سیاسی ایران بنماید. چرا که پاسخ‌های راستین او می‌توانست به حلّ معماهای زیادی کمک کند. دانستن خاطرات کسی در حدّ آقای دکتر کیانوری برای جامعه ایران، هم نیاز بود و هم ضرورت. اما وقتی نوشت و پراکند و خواندم، به کلی ناامید شدم؛ خاطرات او سه نسل را حسرت به دل گذاشت. انگار سقوط و حشتناک دنیای کمونیسم در گوش جان وی صدایی و برای دستگاہ شنوایی او پژواکی نداشته، اصلاً اتفاقی نیفتاده و این همه شدت و ضعف به طول نیم قرن سنّ حزب توده در تاریخ اجتماعی کشورمان هیچ اثری به جای نگذاشته است. آقای دکتر کیانوری با تمامی تغییر و تحولی که در پایان هزاره دوم جهان رخ نموده بیگانه مانده، هنوز امیدوار است کالبد بی‌روح کمونیسم روسی را نجات بخشد. استالینی دیگر بر نیمی از جهان حاکم گردد، حزب توده بار

دیگر جان بگیرد، او در رأس حزب فرمانفرمایی کند و از آنجا به مقامات بالای سیاسی دست یابد.

آقای دکتر کیانوری اتحاد شوروی را پس از فروپاشی کامل و حزب توده را بعد از مرگ، نبش قبر می‌کند تا شاید سند مثبتی دال بر حقانیت آن و درست اندیشی این به دست آورد. او نکات منفی شوروی و حزب توده را نادیده می‌انگارد و روی نقطه‌های مثبت آنها تا حد ذوق کودکان نوپا پایکوبی می‌کند و به اغراق‌گویی می‌پردازد. از امریکا غول وحشتناکی می‌سازد و در عین حال از کنار امپریالیسم انگلستان رد می‌شود. آقای دکتر کیانوری در پیشگفتاری که بر خاطرات خود نوشته، راجع به مبارزات حزب توده می‌گوید:

متأسفانه انتقادکنندگان نه تنها این همه خدمات حزب توده ایران را نادیده می‌گیرند، بلکه این واقعیت سیاسی را که حزب توده ایران یگانه سازمان سیاسی است که چهره کریه و جنایت‌بار فاشیسم آلمان و ماهیت امپریالیسم جهان‌خوار امریکا را که حتی مبارزترین ملی‌گرایان ایران آن را «فرشته آزادی» و هوادار استقلال خلق‌های محروم می‌دانستند به مردم ایران شناساند، به فراموشی می‌سپارند.^۱

چقدر خوب بود که آقای دکتر کیانوری در کنار مبارزه با فاشیسم آلمان و نشان دادن ماهیت امپریالیسم آمریکا، جایگاه ویژه‌ای هم به جنایات استالین خونخوار اختصاص می‌داد و همچنین با انگلستان، این شیرپیر بیشه‌استعمار نیز همین برخورد شدید را می‌نمود تا نسبت به بی‌غرضی او سر تعظیم فرو آوریم. اما افسوس که گفتار او معکوس این معناست. بعلاوه، مقصود او از این «مبارزترین ملی‌گرایان» کیست؟ آیا دکتر مصدق و رهبران صدیق و وفادار جبهه ملی است؟! آنها هیچ‌گاه امریکا را «فرشته نجات» نمی‌دانستند. بلکه امیدوار بودند در مقابل دو همسایه گرسنه و حریص شمالی و جنوبی، از افکار عمومی ملت امریکا و سایر ملل جهان به سود کسب حقوق حقه

۱- نورالدین کیانوری، خاطرات، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۹.

ایرانیان استفاده کنند. دکتر مصدق هیچ‌گاه در برابر هیچ پیشنهاد امریکای استعماری تسلیم نشد. از همین روست که دولتمردان معروف امریکاء مانند نیکسون، برافکنندن حکومت او را پیروزی بزرگ امریکا محسوب می‌داشتند.

از اینها گذشته، نشان دادن چهره کریه فاشیسم و امپریالیسم امریکا، به هیچ وجه برای نفس کراهت یکی و استعمارگری دیگری نبود. مبارزه حزب توده علیه آنها ارتباطی به حفظ منافع ملت ایران نداشت. بلکه همه تلاش‌های حزب به خاطر آن بود که شوروی با اولی درگیری نظامی داشت و به زودی موجودیتش را می‌بلعید و با دومی در جهان دو قطبی بصورت رقیبی سرسخت درآمده بود. وظیفه اصلی حزب توده اجرای دقیق دستورات کمیترین (و بعد کمینفرم) بود تا شوروی، ولو به ضرر منافع ملی ایران، منتفع گردد. آقای کیانوری چرا متش را سرما می‌گذارد؟ استعمار، استعمار است؛ با این تفاوت که استعمار بریتانیای کبیر به علت سابقه ممتد، آب زیرکاه‌تر و ورزیده‌تر بود و بسیار فریبکارانه‌تر عمل می‌کرد. برعکس، دولت امریکا - گرچه خشن‌تر و سبعانه‌تر - پیرو مکتبی است که بانی عمده آن انگلستان بوده است. اما دکتر کیانوری در سراسر خاطرات خود سخت به «امپریالیسم امریکا» تاخته است و با استعمار پیر انگلیس، چنانکه باید و شاید، کاری نداشته یا نخواسته درگیر شود. این سمتگیری، آیا اتهامات دکتر فریدون کشاورز علیه دکتر کیانوری را به شدت تقویت نمی‌کند؟ کشاورز در کتاب مشهور خود من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را می‌نویسد:

از کجا معلوم که کیانوری ... هم پس از گرفتاری در غروب روز تیراندازی به شاه مانند شوهر خواهر، از ترس جان مجبور نشده که همه چیز را اقرار کرده و قول همکاری داده باشد و به این ترتیب به خدمت یک ارباب دیگر نیز درآمده باشد. با مقام و قدرتی که او در حزب داشت، صرفه ارباب دوم این بود که در حزب بماند و در مواقع مؤثر و باریک خدمت کند (مثلاً در کودتای ۲۸ مرداد بر علیه مصدق)^۱

دکتر کشاورز در جاهای دیگر کتاب خود مزنون است که «ارباب‌های دیگر» آقای کیانوری ممکن است سازمان سیا، کا.گ.ب و انتلیجنس سرویس بوده باشند.^۱ با توجه به اینکه آقای دکتر کیانوری در خاطراتش کمتر اتهامی را علیه خود بدون جواب گذاشته است، عدم دفاع او از اتهامات بسیار سنگین دکتر کشاورز رنگ و بوی دیگری پیدا می‌کند. آقای کیانوری علی‌رغم روش مألوف خود، حتی کوچکترین نشانه‌ای که دلالت بر نفی و تکذیب این اتهامات بنماید به دست نداده است. فقط در برابر سایر اتهامات وارده از سوی کشاورز، با ذکر این ادعا که «کشاورز دروغ می‌گوید» از خود سلب تکلیف کرده، وارد اثبات ادعاهای خود و توضیحی بر ردّ اتهامات اصلی او نشده است. تنها «دروغ می‌گوید» هم از کسی رفع اتهام نمی‌کند. بنابراین اتهام‌های دکتر کشاورز مبنی بر «جاسوس دو جانبه» بودن کیانوری باز هم بیشتر قرین به صحت می‌نماید.

آقای دکتر کیانوری ظاهراً «تئوری توطئه» یعنی عامل بودن همه مخالفان خود را رد می‌کند. طبق این تئوری، زیر هر کاسه نیم کاسه‌ای است، تمام حوادث جهان زاینده برنامه و انگشت پلید امپریالیسم می‌باشد و به اصطلاح، دزدیده شدن یک قالب صابون از لب حوض وسیله کلاغی دله و گرسنه مربوط به سیاست استعماری است و کلاغ بخت برگشته قطعاً عامل جاسوسی سازمان‌های اطلاعاتی دشمن می‌باشد! آقای کیانوری به لحاظ عدم مقبولیت عامّ این تئوری، آن را لفظاً نمی‌پذیرد و مانند یک امر بدیهی که صاحب‌نظران قبول نکرده‌اند او نیز مدّعی است «تئوری توطئه» مطلقاً مردود است. ولی در تمام طول خاطرات عملاً طوری با مخالفان برخورد کرده که به وضوح نشان می‌دهد هنوز شاگرد وفادار مکتب توطئه است. می‌گوید هیچ اعتقادی به عامل اجنبی بودن فلان یا بهمان ندارد. اما دو سطر بعد، همان فلان یا بهمان را به توطئه‌گری، توطئه علیه حزب توده و در نتیجه به «نوگری امپریالیسم» محکوم کرده است. اینکه تمامی مخالفان را

«توطئه گر» بدانیم، ناشی از ذهن توطئه گر خود ماست و علت این قالب فکری آن است که لابد خود او استاد توطئه چینی می باشد.

دکتر کیانوری هیچ نقدی را که علیه شوروی و حزب توده و خود او نوشته شده باشد نمی پذیرد و همه این گونه بررسی ها را مغرضانه می بیند. او می گوید هیچ خاطراتی را جز آن که خودش نوشته است قبول ندارد.^۱ ولی بخش های مهمی از افتراات توهین آمیز در خاطرات یک امیر امنیتی و چهار ستاره ارتش شاهنشاهی (ارتشبد فردوست) مورد استناد بی شبهه و مثبت او قرار می گیرد. او نوشته های رقبای سیاسی خود را به این بهانه رد می کند که شهود و قایع آن مرده اند. اما خود او از قول کسانی نقل قول و حجّت می آورد که در گذشته اند. آقای کیانوری حتی تحمّل یک مخالف را ندارد: تمام کسانی که تاریخ واقعی حزب توده را نسبتاً درست نوشته اند، غرض و مرض دارند؛ زیرا در تعریف از او غفلت ورزیده اند. خوب ها از نظر او کسانی هستند که نسبت به کیانوری و حزب توده و کمونیسم وابسته نظر مساعد ابراز کرده اند یا لاقلاً هیچ نگفته باشند تا آقای کیانوری از سکوت این دسته علامت رضایت دریافت کرده باشد.

آقای دکتر کیانوری، هم در مورد مخالفان و هم درباره موافقان خویش تعصب شدید دارد. طبق فرهنگ توده ای، مردم یا خوب خوب اند یا بدید. هیچ حد متوسطی وجود خارجی ندارد. رسوبات قاموس استالینیسیم در او به شدت احساس می شود. بنابراین هر یک از اقوام و دوستان که با کیانوری روابط حسنه متقابل دارد، کامل و بی نقص است؛ خواه مظفر فیروز، یا اکثر اعضای خاندان فرمانفرمایان، یا رزم آرا و ابتهاج باشد یا در جمع توده ای هایی قرار بگیرد که نسبت به او تابعیت بی چون و چرا داشتند. بالعکس، هر کس به عملکردهای چهل و پنجاه ساله حزب توده و شوروی و خود او انتقاد بجایی داشته باشد، عامل پست امپریالیسم می باشد و یا «مطلقاً دروغ» نوشته، اعم از اینکه رفقای سابق خودش مانند اسکندری، طبری، حسن نظری، ملکی، کشاورزی، خامه ای و غیره باشند، یا یکی از مخالفانی که هیچ گاه سابقه عضویت در

حزب توده نداشته است. هر کس دست به افشای کیانوری بزند، از نظر او دروغگوست و یا مانند دکتر کشاورز «دروغ‌های شاخدار گفته است» هر کس خیانت رهبری حزب توده را تا آخر تحمل نکرد و همراه این خیانت‌نماد (مثل تک تک انشعاییون) صددرصد خائن است و چنین شخصی اگر مرده هم باشد باید برای او پرونده‌سازی کرد... اصولاً آقای دکتر کیانوری در این خاطرات مطلب چندان تازه‌ای جز تجدید همان تهمت‌های سابق ندارد و آنچه می‌گوید به روشن شدن گوشه‌های پر رمز و راز و تاریک تاریخ حزب توده کمک نمی‌کند و اکثراً تکرار و توسیع نوشته‌های قبلی اوست. مواردی را که آقای دکتر کیانوری در خاطرات خود به وضوح نشان می‌دهد، مؤید روش و اندیشه او برای رسیدن به هدف‌های خویش است. او در جهت نیل به اهداف غیر مهم و قابل دسترس خود به هر ترفندی متوسل می‌شود و برای هدف‌های اساسی و مهم، دنیا را به می‌ریزد، نتایج محیرالعقول کشف می‌کند، افسانه می‌یابد، به هر تهمت و افتزایی دست می‌زند، مخالفانش را آلوده و لجن‌مال می‌سازد و پیاپی دروغ می‌گوید. اصل هر موضوع برای او رسیدن به هدف است و راه‌هایی که برای دستیابی به آن طی می‌کند، هر چند غیراخلاقی و نکوهیده باشند، حَسَبِ خَمِيرَةِ او واجد هیچ ننگ شرم‌آوری نیست. در یک کلام، کیانوری یک ماکیا و لیست به تمام معناست. او برای رسیدن به قله اهداف خود، هر کسی را که بتواند قربانی میکند و به این منظور حتی از کشتن فیزیکی هیچ‌کس ابا و امتناع ندارد. اگر به قتل‌هایی که مرتکب شده، یا دست‌کم هنوز حلقه اتهام آنها برگردن او سنگینی می‌کند، یک بررسی عمیق و بی‌طرفانه انجام گیرد، روشن خواهد شد که آقای کیانوری برای رسیدن به هدف چقدر قسی‌القلب است. برای آقای دکتر کیانوری هدف، هر وسیله زشتی را توجیه می‌کند.

آقای دکتر کیانوری به رغم آنچه در خاطرات خود می‌کوشد نشان دهد، نه تنها شجاع و بی‌باک نیست بلکه می‌گویند بسیار ضعیف هم هست. این موضوعی است که ابرج اسکندری روی حالت مضاعف آن تکیه کرده است و در یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده (ص ۱۶۷) می‌نویسد کیانوری «به کسانی که ضعیف باشند زور

می‌گوید و با فشار و هارت و پورت رفتار می‌کند و در مقابل قدرت چنان تسلیم است که آن سرش ناپیدا، آدم ترسویی هم هست ... بسیار ترسو است» نگارنده اصراری ندارد که آقای کیانوری حتماً خیلی ترسو است. ولی می‌توان بعضی اظهارات او را در خاطراتش مثال آورد که اول خیلی قرص و محکم در پشت اعتقادی می‌ایستد. بعد که فشار منطقی بر او وارد می‌شود و به بن‌بست می‌رسد. به همان قرص و محکمی عقب‌نشینی می‌کند. به عنوان نمونه، وقتی بحث پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان مطرح می‌شود، او اندازه‌های شخصی و سیاسی و اجتماعی شیخ محمد خیابانی و سید جعفر پیشه‌وری را یکسان ارزیابی می‌کند و در صفحه ۱۱۸ می‌گوید «فرقه دموکرات آذربایجان که عیناً همان سنت تاریخی حزب دموکرات شیخ محمد خیابانی را داشت، دوباره زنده شد» و برای اثبات این ادعا بدو آشناسنامه دقیق خیابانی را می‌شکافد و سال‌های تولد و قتل او را به هجری شمسی و هجری قمری (که ربطی به اصل مشابهت حرکت آن دو نفر ندارد) ذکر می‌کند. بعد، از علاقه‌های خیابانی به انقلاب اکتبر سخن می‌گوید، پای سیدحسن مدرس و ملک‌الشعراى بهار را به میان می‌کشد، با اصطلاحات بازی می‌کند، از اصل «خود مختاری» و «خودگردانی» تفسیر عامیانه‌ای به دست می‌دهد و خلاصه بسیار پر زور ظاهر می‌شود تا ثابت کند که حرکت پیشه‌وری «عیناً همان» قیام خیابانی بوده است. اما وقتی به دیواره سختی در جهت عکس گفته‌های خود برمی‌خورد، ناگهان پس می‌کشد و همه اظهارات قبلی خود را باطل می‌سازد. این گفتگوها در چند صفحه پی‌گیری می‌شود و آقای کیانوری عاقبت در صفحه ۱۲۰ می‌گوید «آنچه من می‌گویم تشابه است. «این همانی» نیست. من به هیچ وجه ادعا نمی‌کنم جریان پیشه‌وری عیناً مثل جریان خیابانی بود. من چنین ادعایی نمی‌کنم. محتوای این به کلی محتوای دیگری بوده است. شعارهای این به کلی شعارهای دیگری بوده است!» یا در مورد افراد ارتش سرخ ابتدا اصرار دارد که روس‌ها پس از شهریور ۱۳۲۰ در ایران حداکثر نظم و انضباط را رعایت می‌کردند (ص ۸۸) سپس بامقداری چانه‌زدن، تسلیم طلبانه قبول می‌کند که کارنامه ارتش امریکا در ایران سیاه بود. ولی «کارنامه ارتش شوروی هم سفید نبود» مع الوصف در پایان بحث به این نکته دل‌خوش می‌دارد که آن سیاهی با این نبود سفیدی

«خیلی تفاوت دارد!» (ص ۸۹) این گونه برخورد های مکانیکی با مسائل مهم تاریخی، جز به ضعف کلی در استدلال و برهان و شخصیت و روحیه و مطالعه، به چیز دیگری تعبیر نمی‌گردد.

آقای دکتر کیانوری در برابر اکثر اتهاماتی که به دیگران وارد کرده، از ارائه سند و مدرک و حتی فرینه‌ای که دادگاه‌پسند باشد (منظورم دادگاه افکار عمومی است) عاجز مانده است. وقتی آقای کیانوری با کسی مخالف باشد بی‌دلیل، با سرعت و بدون ذره‌ای حجب آنان را زیر غلتک می‌گذارد و می‌کوبد و بی‌رحمانه شرف ملی و حیثیت اجتماعی آنان را ملعبه قرار می‌دهد.

توصیف تمام وجوه آقای کیانوری، حالات رفتاری، افکار و پاره‌ای از عملکردهای ویرانگرش در این یادداشت‌ها محال است. او از واقعیت بسیاری مسائل و حوادث پیچیده تاریخی در ۵۰ سال گذشته اطلاع دارد که در هیچ جا حتی میزگردها و اعترافات تله‌ویزیونی سال ۱۳۶۲ بازگو نکرده و نمی‌کند. زیرا حتماً تصور دارد فاش ساختن آنها به حیثیت او و اقوام و دوستان نزدیکش لطمات جبران‌ناپذیری وارد می‌آورد. قتل احمد دهقان مدیر مجله تهران مصور هنوز در هاله‌ای از ابهام مستور است و نقش سپهبد رزم آرا و عوامل او در ستاد ارتش در این قتل تا حدود زیادی ناشناخته مانده است. آقای کیانوری می‌تواند و می‌باید دست کم به حل گوشه‌ای از این معمای تاریخی کمک کند. با توجه به اینکه موضوع از نظر تعقیب جزائی مشمول مرور زمان شده است، نباید از این بترسد که گرد گناه بر دامن پاک او می‌نشیند. چه، او غافل است که مردم اگر از جزئیات مسائل بی‌خبر باشند، در کل این مجموعه قضاوت خود را کرده‌اند و نیک می‌دانند که او طرفدار انتقام‌جویی‌های خونین است؛ اعم از اینکه در یک قتل دهقان دست داشته باشد یا به فرض نداشته باشد. ولی پرونده آدمکشی‌های دیگر از قبیل محمد مسعود، حسام لنکرانی، محسن صالحی، پرویز نوائی و عده‌ای دیگر هنوز نزد مردم مفتوح است.

مسئله قتل دهقان، مسلماً با رزم آرا و ستاد ارتش و حزب توده و شخص دکتر

کیانوری ارتباط داشته است. بهترین دلیل این مدعا مقاله مفصلی است که روزنامه مردم، ارگان مخفی حزب توده بعد از قتل دهقان، در خرداد ۱۳۲۹ منتشر کرد. در این مقاله رهبران حزبی ضمن ارائه یک سند بیوگرافیک از حسن جعفری قاتل دهقان، آن گونه ماجرا را بررسی و تحلیل می‌کنند که تناقض و دروغ از سراسر آن می‌بارد. مقاله مردم را دکتر بقائی عیناً در مجلس قرائت کرد.^۱ سپس مجله تهران مصور به اثبات ساختگی بودن آن پرداخت و در رد مقاله مذکور نتیجه گرفت که طبق گزارش روزنامه مردم «با باید جعفری جزئیات روابط خود را بارکن ۲ به نویسندگان مردم اطلاع داده باشد، یا اینکه نویسنده مردم همه جا، پا به پای جعفری حضور داشته باشد»!!^۲

برای شناخت گوشه‌ای از ویژگی قساوت در آقای دکتر کیانوری کافی است به نمونه مستند زیر توجه شود: بعضی از شرکت کنندگان در پلنوم چهارم مسکو در سال ۱۳۳۶ بارها این واقعه را تعریف کرده‌اند که بعد از کودتای ۲۸ مرداد، هنگام فرار دادن عبدالحسین نوشین به خاک شوروی، دو نفر دیگر به اسامی شیرینلو و سیف‌الدین همایون فرّخ را در قافله فرار جای می‌دهند. موقع عزیمت این کاروان کوچک، آقای دکتر کیانوری، نوشین را فرا می‌خواند و یک نامه و یک هفت تیر به او می‌دهد و سفارش می‌کند که پس از عبور از مرز ایران، به بهانه‌ای - مثلاً فرار از دست آنها - شیرینلو را با آن هفت تیر به قتل برساند (به همین سادگی!) و اگر در خاک شوروی کسی مزاحم نوشین شد و خواست او را به جرم قتل مشهود تعقیب کند، بگوید به موجب این نامه و مجوزی که حزب توده ایران با امضای دکتر کیانوری صادر کرده، شیرینلو را کشته است. نوشین در بین رهبران حزب توده به اعتدال معروف بود و نسبتاً از سلامت نفس و استقلال رأی بیشتری برخوردار بود و معمولاً خود را درگیر مسائل جنجالی و فرقه‌گرایی نمی‌کرد. بنا به این جهات نوشین مأموریت ویژه آقای کیانوری را انجام نمی‌دهد. تا اینکه در یکی از جلسات عمومی پلنوم چهارم، مشروح جریان را افشا می‌کند

۱- روزنامه شاهد، مورخ ۱۶ خرداد ۱۳۲۹، مذاکرات مجلس، نقل از خاطرات دکتر انورخامه‌ای، نشر

گفتار، چاپ جدید، ۱۳۷۲، ص ۸۰۱ تا ۸۰۳

۲- تهران مصور، مورخ ۱۹ خرداد ۱۳۲۹، سر مقاله، نقل از چاپ جدید خاطرات خامه‌ای، ص ۸۰۳

و با فریاد، خطاب به حاضران می‌گوید «آقا! این جوان چه گناهی کرده بود که آقای کیانوری دستور کشتن او را داد؟» و به سختی کیانوری را استیضاح می‌کند. بلافاصله بعد از صحبت نوشین در همان جلسه همایون فرخ می‌گوید «به! آقای نوشین، خبر نداری که عین این مأموریت را کیانوری با یک نامه و یک هفت تیر به من داد تا تو را بکشم».

این دستور آدمکشی عجیب آقای کیانوری را تمام شرکت‌کنندگان در پلنوم چهارم که حدود ۸۰ نفر بودند مستقیماً شنیده‌اند و اینک قریب به نصف آن عده که زنده‌اند کاملاً به یاد دارند. ببینید آقای دکتر کیانوری در شوروی دارای چه مقام و موقعیتی بود که می‌توانست دستور قتل صادر کند. برای پلیس آنجا هم خط و امضای او مجوز رسمی ایجاد می‌کرد. یک احتمال دیگر نیز وجود دارد و آن اینکه کیانوری با همین نامه‌ها رفتای خود را فریب داده، آنها را به وجود یک مجوز قلابی مطمئن کرده بود تا یک نفرشان را مستقیماً به کشتن دهد و دیگری را به سرنوشت نامعلومی گرفتار سازد و خود را از شر رقبای احتمالی و بالقوه خلاص کند. در هر صورت اظهارات نوشین و همایون فرخ در حضور اعضای پلنوم چهارم قرینه بسیار مهمی است که می‌توان براساس آن نیز نسبت به سایر اتهامات قتل، درباره کیانوری به قضاوت درست پرداخت. ولی یک لحظه فرض کنیم که شیرینلو گناهکار بود و کیانوری هم حق مجازات او را داشت، نوشین بیچاره چه گناهی کرده بود؟!...

در عین حال آقای کیانوری برای حفظ جان خویش، هر گناهی را هر قدر بزرگ و وحشتناک باشد مرتکب می‌شود. جریان مصاحبه‌های تله‌ویزیونی او به خوبی نشان داد که آقای دکتر کیانوری ذره‌ای شفتت و اخلاق سرش نمی‌شود و به خاطر سبک کردن جرائم خود، همه را به اعتراف جرمی تشویق کرد که در اصل خود او مسبب و مبتکر. و بعضاً عامل آنها بوده است. هنگام محاکمه افسران توده‌ای در آذر ۱۳۶۲ به اتهام جاسوسی، آقای دکتر کیانوری بعد از کسب اجازه به صدای رسا می‌گوید «من بطور صریح اعلام می‌کنم که کارهای ما در جهت جاسوسی بوده است» و بدین وسیله افسرانی که خود او اصلی‌ترین محرک جاسوسی آنها بوده به دیار عدم می‌کشاند و بر جسد آنان قهقهه می‌زند و سرود مرگ سر می‌دهد. اینک پس از گذشت ۱۲ سال و در شرایطی

کلاماً دگرگون شده سعی دارد جاسوسی برای شوروی را با لباسی نو و رنگین، مشروع جلوه دهد و از بار سنگین گناه آن کم کند، و چون خطری جاننش را تهدید نمی‌کند می‌کوشد با خلط مباحث و سفسطه کاری از قبح آن بکاهد.^۱

آقای دکتر کیانوری در طول ۴۰ سال عضویت در رهبری حزب توده، به لحاظ نقش‌های کلیدی و مخرب که در پاره‌ای از وقایع مهم سیاسی کشور داشته، به یکی از مشهورترین و در عین حال مرموزترین چهره‌های تاریخ تحزب و سیاست ایران معاصر متصف گشته است. طی ماجراهایی که غلام یحیی دانشیان (شوروی پرست گوش به فرمان و مورد اعتماد دستگاه‌های امنیتی شوروی) در آن نقش بسزایی داشت، دکتر کیانوری در جلسه هیئت اجرائیه دیماه ۱۳۵۷ به سمت دبیر اول حزب توده ایران منصوب شد. مصوبه هیئت اجرائیه را می‌بایست پلنوم شانزدهم تأیید می‌کرد که در اسفند ۱۳۵۷ ظاهراً تنفیذ کرد. اما یکی از کادرهای به قول کیانوری «فراری و وازده» و ناراضی حزب توده به نام ناصر بناکننده (ناریا، ناصرپور پیرار) به دقت محاسبه کرده که پلنوم شانزدهم فقط روی کاغذ تشکیل شد.^۲ آقای کیانوری با بندبازی سروته این پلنوم را هم آورد. زیرا عجله بود، انقلاب ایران تحقق یافته بود و نمی‌شد معطل بوروکراسی و تشریفات طولانی پلنوم باقی ماند. بدین جهت کیانوری ضمن خاطرات خود - بدون اینکه پاسخی به اتهام بناکننده بدهد - به سختی از او انتقام گرفته است. این دومین اتهام نسبتاً سنگینی است که آقای کیانوری آن را ندیده می‌گیرد.

یک سال قبل از این ماجراها دکتر فریدون کشاورز (عضو سابق کمیته مرکزی حزب توده ایران) به افشای ماهیت رهبری حزب پرداخت و صرف نظر از موقعیت خاصی که برای انتشار این افشائات انتخاب کرده بود، چهره واقعی دکتر کیانوری را به تصویر کشید. اسراری که دکتر کشاورز از دکتر کیانوری برملا نمود، سروصدای عجیبی در داخل و خارج مملکت به پا کرد. صاحب نظران، حتی اکثر رهبران قدیم و جدید حزبی تأیید کردند

۱- بابک امیرخسروی، «نقدی بر خاطرات آقای کیانوری»، اطلاعات ضمیمه، ۲ مرداد ۱۳۷۲

۲- ناریا، آیا حزب توده ایران حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران می‌تواند باشد؟ آذرماه ۱۳۵۹، صص ۷۱ تا ۸۰

که اتهامات او علیه کیانوری به نحو انکاناپذیری قطعی و مسلم است (ویژگی های فردی و اجتماعی خود دکتر کشاورز در اینجا مدّ نظر نیست). کشاورز که کیانوری را خوب شناخته و مدارک قابل توجهی از کارهای جنائی و «خیانت» های او ارائه کرده است، در کتاب خود (من متهم می کنم ...) یک جا او را «مرد هزار چهره» می خواند (ص ۱۰۰) و در جایی دیگر او را فردی معرفی می کند که «ماکیاول و رکمبول و جیمز بوند با هم در جسم این مرد یعنی کیانوری وارد شده اند که با دروغگویی و حقه بازی و ارباب بعضی از کادرها و رهبران و کشتن و گیر انداختن عده ای از شواهد و مخالفین، به جنایات خود ادامه می دهد و حتی دبیر [دوم] حزب می شود» (ص ۱۲۷) و در بخش های دیگری از کتاب خود، کیانوری را «نامرد ... مردی حسابگر، ناروزن و حقه باز» توصیف می کند (ص ۱۲۹) و در قسمت دیگری می نویسد رهبران حزب توده که در خارج هستند و پا به ایران نمی گذارند «کراراً گفته اند که کیانوری مردی است حادثه جو، جاه طلب، تکرو و بی پرنسیپ که دستش به خون عده ای از افراد حزب آغشته است» با این همه «صدا در نمی آورند یا جرئت آن را ندارند» (ص ۱۳۲) و در یک صفحه قبل (۱۳۱) نتیجه گرفته است که پشت کیانوری (و کامبخش و غلام یحیی) به حمایت قدرتمندان بعضی از مقامات مؤثر شوروی گرم است. روی هم رفته گمان می رود که دکتر کشاورز با روانشناسی آقای کیانوری خیلی خوب آشناست. به همین جهت یکی از کسانی که مورد حملات بی رحمانه و وسیع کیانوری قرار گرفته است دکتر کشاورز می باشد.

آقای دکتر کیانوری در صفحه ۱۹ همان پیشگفتار می نویسد «انتقادکنندگان این واقعیت را به فراموشی می سپارند که هیچ سازمان سیاسی دیگر پیش از آغاز جنبش انقلابی اسلامی ایران، به اندازه حزب توده ایران نتوانست برای نشان دادن جنایات و خیانت ها و توطئه های ضد ملی هیئت حاکمه ایران افشاگری نماید» اگر نظر واقعی آقای کیانوری ملاک باشد، باید جمله مذکور را به این صورت خواند «هیچ سازمان سیاسی دیگر، حتی جنبش انقلابی اسلامی نتوانست به اندازه حزب توده در انقلاب ایران کارساز باشد!» اگر آقای کیانوری جنبش انقلاب اسلامی را تا حدودی استثنا کرده، یابانه دادن

کلمه «پیش» حدود زمانی آن را مشخص نموده است، گمان نمی‌رود از روی صداقت باشد، بلکه بیشتر به ملاحظات سیاسی - شخصی، من باب احتیاط، و در یک کلام عافیت - اندیشه‌ها بوده است. این حقیقتی است مسلم که نیروهای مخالف (اپوزیسیون) زمان انقلاب، هر یک به فراخور حال، چه در داخل و چه در خارج مبارزه کردند. اگر این حقیقت پی‌جویی شود معلوم می‌گردد که سهم حزب توده از تمامی سازمان‌های سیاسی در سقوط رژیم گذشته به مراتب کمتر بوده است. این مطلبی است که خود آقای کیانوری هم قبلاً بدان اعتراف کرده است. کیانوری در اوائل سال ۱۳۶۲ گفته بود نقش حزب توده در انقلاب «نقش فرعی و بسیار کوچکی بوده است»^۱

هیچ یک از این گروه‌ها مانند حزب توده در دهه ۴۰ مداح رژیم شاهنشاهی و تحسین‌کننده انقلاب سفید شاهانه نبوده‌اند؛ هیچ‌کدام، گروه‌های سیاسی مبارز را (که قبل از انقلاب، جان برکف به مصاف ساواک و پلیس می‌رفتند) مثل حزب توده مورد تمسخر و تخطئه قرار نمی‌داد. حزب توده چون فاقد توانمندی هرگونه حرکت انقلابی شده و از نبرد ایستاده باز مانده بود، سازمان‌های مبارز داخلی را لجن مال می‌کرد. به این جهات و دلایل عدیده دیگر، محکمه افکار عمومی ملت ایران ۵۰ سال است که حزب توده را به خیانت محکوم - و نه متهم - کرده است.

هیچ کس نتوانسته است کلیه موارد خیانت رهبری حزب توده را در یک جا و بطور کامل گردآوری و منتشر کند. موارد یکی دو تا نیست. آقای کیانوری تصور می‌کند که خاطرات او باطل السحری بر گناهان حزب توده می‌باشد. غیر از بعضی توده‌ای‌های ساده دل و فرزندان گمگشته، به نظر نمی‌آید هیچ یک از ایرانیان حاضر به قبول مدعیات، انکار و اقییات، کذب‌ها و بازسازی کمونیسم شوروی به دست آقای کیانوری باشد. افراد ملت ایران از ملتون و مذهبیون گرفته تا طرفداران منتهی‌الیه چپ غیر وابسته و حتی قلبی که در بست «توده‌ای» فکر می‌کنند، سخنان آقای کیانوری را قبول ندارند و تا آنجا که امکان تحقیق بین جماعات مختلف (در کوچه و خیابان، اتوبوس و تاکسی،

مجالس ترحیم بزرگ و تقریباً همگانی و غیره...) دست داد خاطرات او را «دروغنامه» می خوانند. در این بررسی دو سال و نیمه، خاطرات آقای کیانوری حتی یک موافق مشروط هم نداشت (در همین مقدمه به جایگاه ویژه دروغ در خاطرات آقای کیانوری بازخواهیم گشت)

دکتر کیانوری در جایی دیگر از پیشگفتار خود، انتقادکنندگان از حزب توده را به چند گروه تقسیم می کند و می گوید «گروه ششم، شامل سازمان های اطلاعاتی امپریالیستی یعنی دشمنان سوگند خورده مبارزات ملی و مردمی کشورهایمانند کشور ما می شود. این سازمان ها که حزب توده ایران را یکی از دشمنان آشتی ناپذیر خود می دانند، بیشتر در سربزنگاه ها اثر درخشانی افشارگرانه! بطور مستقیم و به نام خود و یا غیرمستقیم به نام فرد دیگری منتشر ساخته اند»^۱ مسلم است که سازمان های اطلاعاتی استعمار دشمنان قسم خورده مبارزات ملی و مردمی ما هستند. چه، اگر مخالف مبارزات ملی نباشند، در واقع ریشه منافع خود را قطع کرده اند. ولی این موضوع چه ربطی به رهبران حزب توده دارد. سران «اصیل» این حزب که با مبارزات ملی قهر بودند، اصلاً مسئله ملی را نمی شناختند و با آن «دشمنی آشتی ناپذیر» داشتند. ماجرای حمایت کامیون های ارتش سرخ از تظاهرات وسیع حزب توده در قضیه سفر کافتارادزه معاون مدمق وزارت خارجه شوروی به تهران و جریان امتیاز خواهی شوروی را ملت ایران هرگز فراموش نمی کند. تمام هم و غم این حزب به خاطر کسب منافع برای شوروی بود. در این میان آنچه حزب توده آن را وظیفه خود نمی دانست، تأمین منافع زحمتکشان این ملت غارت شده بود. مردم از یاد نمی برند که اتحاد شوروی و حزب توده چه مخالفت های ویرانگری علیه هستی ایران می نمودند. فراموش نشده که مقاله «حریم امنیت»^۲ به قلم تئوریسین و ایدئولوگ معروف حزب توده چگونه چوب حراج منابع ایران را زد و بین خارجیان غرما کرد: نفت شمال مال شوروی، نفت جنوب برای

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۲۱، تأکید افزوده شده است

۲- احسان طبری «مسئله نفت»، مردم برای روشنفکران، شماره ۱۲، مورخ ۱۹ آبان ۱۳۲۳

انگلستان و جنوب و جنوب شرقی هم سهم امریکا و انگلیس. انسان متحیر و مبهوت می شود که این پیشنهاد از ذهن یک نفر ایرانی تراویده یا یکی از همان «دشمنان سوگند خورده مبارزات ملی و مردمی»؟ آقای کیانوری نیز در خاطراتش اعتراف می کند که به دستور رهبری حزب یک مقاله در «جوب» تغییر شرایط قرار داد نفت جنوب» و «توازن مثبت» و اعطای «امتیاز نفت شمال به اتحاد شوروی» یعنی تأیید کامل همان حریم امنیت خارجیان نوشته و منتشر کرده است و بعد هم نتیجه گرفته که «این موضعگیری خوبی بود»! دکتر کشاورز هم می نویسد:

کیانوری در کمیته مرکزی در مسکو گفت که به وسیله همان [سلیمان] بهبودی که برای دیدن او به زندان آمده بود با دربار برای ساقط کردن حکومت دکتر مصدق مربوط بود. او در کمیته مرکزی گفت که به وسیله بعضی از افراد جمعیت ضد استعمار با کاشانی و بقائی و جمال امامی که از مخالفین سرسخت دکتر مصدق شده بودند تماس گرفته بود حتی یک مقاله در روزنامه حزبی به نفع سیدضیالالدین نوشته شد.^۲

مصدق واقعی «گروه ششم» که آقای کیانوری به عنوان «دشمنان سوگند خورده مبارزات ملی» تقسیم بندی کرده، خود رهبران حزب توده هستند. زیرا آنها با اعتقاد و «ایمان به دموکراسی جهانی» منشاء ناهنجاری های این حزب علیه مبارزات ملی ایران بودند:

همکاری شوروی با انگلیس به علت نفوذ آلمان در خاک شوروی که باعث همکاری رهبری حزب توده با بدنام ترین عمال انگلیسی شده بود؛ ادامه این همکاری ها در مناطق اشغالی که حریم هایی برای خود قائل بودند و موجب تداوم همکاری حزب با انگلستان گردید و به این جهت از تشکیل شعب حزب توده در خوزستان خودداری شد؛ سفر کافتارادزه به ایران و پشتیبانی همه جانبه حزب از تقاضای او دائر به کسب امتیاز نفت شمال و فحش های زکیک به مخالفین اعطای این امتیاز؛ نقشه شوروی ها مبنی بر

۱- کیانوری، خاطرات، صص ۱۰۰ و ۱۰۱

۲- من متهم می کنم...، ص ۱۴۰